

تأثیر مطالعات حقوقی انتقادی بر تحولات تأملات نگره‌ای دانشوری حقوق

امیرعباس امیرشکاری*

چکیده

ناکامی جریان اصلی دانشوری حقوق در پایان خوش‌بینی عصر ویکتوریا و آغاز جنگ جهانی اول، بنیادهای تاریخی مطالعات حقوقی انتقادی را بنیان نهاد. یکی از مشخصات مطالعات حقوقی انتقادی که تا اندازه‌ای نتیجه توسعه واقع‌گرویی حقوقی در ایالات متحده آمریکا است، گشودن حکمت حقوق بر سایر رشته‌ها و رد این اندیشه است که حکمت حقوق صرفاً بحث فلسفی مفهوم حقوق است. مطالعات حقوقی انتقادی، رویکرد جریان اصلی بر بنیاد اعتقاد به کمال، خودسامانی و منطقی بودن حقوق را مورد تردید قرار می‌دهد و در نهایت رد می‌کند و نشان می‌دهد که پیروزی‌های جریان سنتی حقوق پیروزی‌های مبهم‌اند. مطالعات حقوقی انتقادی، با پذیرش خطر شک‌ورزی و پیش بردن آرمان‌هایش از طریق شک‌ورزی، شرایطی را برای جهان اجتماعی فراهم ساخته است که جهان اجتماعی، ابزار بازنگری مداوم خویش را همواره در دسترس داشته باشد.

واژگان کلیدی

دانشوری حقوق، صورت‌گرویی حقوقی، حقوقی‌مطالعات حقوقی انتقادی، موضوعه‌گرویی حقوقی، واقع‌گرویی حقوقی.

* استاد مدعو دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

Email: a_amir_shekari@hotmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۲/۰۶

مقدمه

جنبش مطالعات حقوقی انتقادی^۱ در اواخر دهه ۱۹۷۰ در ایالات متحده آمریکا پای به عرصه وجود نهاد و به سرعت به اروپا نیز گسترش یافت. این جنبش بیش از آنکه توافق بر یک دیدگاه نگره‌ای^۲ ویژه باشد، مجموعه‌ای از رویکردهای سیاسی بود و مسائلی مانند هویت‌ها و اقلیت‌ها را در کانون توجه قرار داد. ادعای مطالعات حقوقی انتقادی در حوزه اندیشه حقوقی، عدم انسجام و نامعینی نهایی خردورزی حقوقی^۳ است. برای هر اصل یا قاعده در دستگاه حقوقی، یافتن یک اصل یا قاعده متضاد رقیب امکان‌پذیر است. اگرچه حقوق‌ورزان^۴ جریان اصلی حقوق بر این باورند که این اصول و قواعد متضاد را می‌توان در درون پیکره‌ای منسجم از حقوق با یکدیگر آشتی داد، جنبش مطالعات حقوقی انتقادی بر این باور است که اصول و قواعد رقیب، حضور تضادهای عمیق‌تری را در اندیشه حقوقی لیبرال نشان می‌دهد که هرگز حل نشده است (Koskeniemi, 2005: 71-157).

جنبش مطالعات حقوقی انتقادی، جنبش سیاسی عمیقی بوده است؛ چون بر این باور است که هر جنبه قواعد حقوقی ملهم از ایدئولوژی‌های سیاسی متضاد است. بنابراین کوشش برای یافتن انسجام در حقوق، عملاً کوششی ناموفق است.

با وجود نوپا بودن مطالعات حقوقی انتقادی، آثار فراوانی در مورد اصول و بنیادهای فکری آن به چشم می‌خورد. مارتی کسکنیمی و دیوید کندی، در میان باورمندان به اصول مطالعات حقوقی انتقادی، از معروف‌ترین‌ها هستند و مقالاتی متعدد در این خصوص به رشته تحریر درآورده‌اند.

در این جستار تلاش می‌شود تا به این پرسش اصلی پاسخ داده شود که تأثیر مطالعات حقوقی انتقادی بر تحولات تأملات نگره‌ای دانشوری حقوق چیست؟ نگره حقوقی انتقادی، با وارد کردن عنصر سیاست در حقوق، در نشان دادن ناکارآمدی موضوعه‌گرویی^۵ خام، موفق به نظر می‌رسد. برای رسیدن به این پرسش اصلی، باید به چند پرسش فرعی نیز پاسخ داد. نخست اینکه زمینه تاریخی مطالعات حقوقی انتقادی چیست؟ ناکامی جریان اصلی حقوق در پایان خوش‌بینی عصر ویکتوریا و آغاز جنگ جهانی اول، بنیادهای تاریخی مطالعات حقوقی انتقادی را بنیان نهاد. دو دیگر آنکه موضع مطالعات حقوقی انتقادی در مورد ارتباط حکمت حقوق و سایر رشته‌ها چیست؟ یکی از مشخصات نگره حقوقی انتقادی گشودن حکمت حقوق بر سایر رشته‌ها و رد این اندیشه است که حکمت حقوق صرفاً بحث فلسفی مفهوم حقوق است. سه

1. Critical Legal Studies (CLS)
2. theoretical viewpoint
3. legal reasoning
4. lawyers
5. legal positivism

دیگر آنکه تأثیر واقع‌گرویی حقوقی بر جنبش مطالعات حقوقی انتقادی چیست؟ مطالعات حقوقی انتقادی، تا اندازه‌ای نتیجه توسعه واقع‌گرویی حقوقی در ایالات متحده آمریکا است. چهارم آنکه اهمیت شک‌ورزی مطالعات حقوقی انتقادی و ناامیدی آن از جریان اصلی آموزش حقوق چیست؟ مطالعات حقوقی انتقادی، رویکرد جریان اصلی بر بنیاد اعتقاد به کمال، خودسامانی و منطقی بودن حقوق را مورد تردید قرار می‌دهد و در نهایت رد می‌کند و نشان می‌دهد که پیروزی‌های حقوق پیروزی‌های مبهم‌اند. در نهایت، مطالعات حقوقی انتقادی، چه چیزی را جایگزین جریان اصلی حقوق ساخته است؟ مطالعات حقوقی انتقادی، با پذیرش خطر شک‌ورزی و پیش بردن آرمان‌هایش از طریق شک‌ورزی، شرایطی را برای جهان اجتماعی فراهم کرده است که جهان اجتماعی، ابزار بازنگری مداوم خویش را همواره در دسترس داشته باشد. بر مبنای پرسش‌ها و فرضیه‌های مذکور، جستار حاضر به گونه‌ای که در پی می‌آید، سازماندهی می‌شود: نخست، زمینه تاریخی مطالعات حقوقی انتقادی ارزیابی و سپس موضع مطالعات حقوقی انتقادی در مورد مطالعات میان‌رشته‌ای بررسی خواهد شد. آنگاه تأثیر واقع‌گرویی حقوقی بر جنبش مطالعات حقوقی انتقادی مورد امعان نظر قرار خواهد گرفت و در پی آن، اهمیت شک‌ورزی مطالعات حقوقی انتقادی و ناامیدی آن از جریان اصلی آموزش حقوق ارزیابی خواهد شد. قسمت نهایی نیز به انگارسازی جدید نهادین توسط مطالعات حقوقی انتقادی اختصاص خواهد یافت.

از آنجا که جستار حاضر، تأثیر مطالعات حقوقی انتقادی، بر تحولات نگره‌ای حقوق را ارزیابی می‌کند، تلاش، تنها، ارزیابی نقش مطالعات مزبور بر تحولات «نگره‌ای» حقوق است. بنابراین ارزیابی ورزند حقوقی به معنای ویژه آن از شمول جستار حاضر خارج است.^۱ به عبارت دیگر، این جستار، بیشتر خطاب به نگره پردازان حقوق و استادان دانشگاه به رشته تحریر درآمده و دغدغه آن، شیوه تدریس حقوق در برخی دانشگاه‌هاست که به نظر می‌رسد - صرف نظر از استثناها - هنوز تحت حاکمیت یک موضوعه‌گرویی افراطی بر بنیاد صورت‌گرویی^۲ قرار دارد.

از سوی دیگر، از آنجا که مطالعات حقوقی انتقادی، و پیش از آن، نگره حقوقی انتقادی، هر دو در نگره حقوقی انتقادی ریشه دارند - و نگره حقوقی انتقادی دارای دامنه گوناگونی از نظریات مختلف است - نگره یگانه‌ای از حقوق ارائه نمی‌دهند که بتوان به راحتی به ارزیابی آثار

۱. ورزند حقوقی (legal practice) «به معنای ویژه»، ناظر بر عملکرد مستمر حقوق‌ورزان در ایفای وظایف آنهاست که بررسی شهادت شهود، انجام استدلال در محاکمات، بررسی نظریات کارشناسان و ... «در یک دعوی ویژه» است. اما ورزند حقوقی به معنای عام، قواعد حاکم بر ایفای وظایف حقوق‌ورزان در دعوی است (Cane & Conaghan, 2008: 701) که مطابق با نگره حقوقی انتقادی، تنها تحت شمول قواعد و اصول نیست؛ بلکه مطالعات میان‌رشته‌ای و وضعیت اجتماع را نیز دربرمی‌گیرد.

تمامی متفکران آن در این جستار پرداخت. بنابراین شیوه این جستار در مواجهه با مطالعات و نیز نگره حقوقی انتقادی، مدنظر قرار دادن اندیشه‌هایی است که مورد تأیید اکثریت چهره‌های برجسته مربوط به مطالعات حقوقی انتقادی قرار گرفته است. به دیگر سخن، جستار حاضر، بر بنیاد طرح مباحثی است که جریان عمده مطالعات حقوقی انتقادی، کلیت مباحث مزبور را تأیید می‌کند.

زمینه تاریخی

در سال ۱۹۱۹م ناکامی ویلسون رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا در شکل دادن موقعیت متفقین در مذاکرات ورسای، پیروزی هوای نفس و تمایل برای انتقام بر میان‌روی را به‌دنبال آورد. با پایان جنگ جهانی دوم، دوران برتری گفتمان حقوقی عصر ویکتوریا بر بنیاد فرایند تمدن‌کننده پیشرفت تحت حاکمیت قانون، حقوق مالکیت و استدلال منطقی به پایان رسید. همایش صلح ورسای، انحطاط عقلانیت را نوید داد و به‌جای آن «اعتقاد به قواعد بازی»- در مباحث فکری و رفتار شخصی- جایگزین شد. به‌آسانی قابل پیش‌بینی بود که تحقیر آلمان، نتایج فاجعه‌باری در پی خواهد داشت و صلح و امنیت را به‌دنبال نخواهد آورد. افراط در تحقیر آلمان در پیمان ورسای، با تفریط در چشم‌پوشی از تجاوزات آلمان در سال‌های پیش از جنگ جهانی دوم مواجه شد و با وجود هشدار اندیشمندانی مانند لائوتراپاخت در مورد توافق مونشن- که حمله‌ای نامتعارف به آرمان‌های سیاسی بود- جنگ جهانی دوم شکل گرفت (Koskeniemi, 2004: 355). جنگ جهانی دوم بار دیگر نشان داد که انتساب عقلانیت به معنای ویکتوریایی آن به طبیعت انسان، ظهور و حرکت احساسات قدرتمند انسانی را نادیده می‌گیرد. جنگ جهانی دوم نشان داد که این احساسات می‌توانند به‌جای آنکه مقدمه پیشرفت تمدن باشند، در راه پیشرفت آن اختلال‌های جدی ایجاد کنند.

مطالعات حقوقی انتقادی با الهام از چنین اندیشه‌هایی پای به عرصه وجود نهاد. اما این طفل نوظهور از همان آغاز مورد حمله بسیاری از حقوقدانان قرار گرفت. برخی استادان حقوق مطالعات حقوقی انتقادی را به‌دلیل نامعقول بودن، ساختارشکنی و ابهام آن خطرناک و هیچ‌گروخواندند.^۲ اما مطالعات حقوقی انتقادی از این نیز فراتر رفت و با مدنظر قرار دادن طبقات فقیرتر جوامع، این نظریه را مطرح کرد که تمامی جهان در خدمت فراهم آوردن مناسباتی برای

1. nihilist

۲. پی. یر ماری دوپویی، در مقاله‌ای در نقد اندیشه‌های مارتی کسکنیمی، در عمل بخش عمده‌ای از نگره حقوقی انتقادی را ساده‌لوحانه و دوپهلو خوانده است (Dupuy, 2005: 131-137). همچنین مارتی کسکنیمی بخشی از کتاب معروف خود «از مدافعه تا آرماتشهر» را صرف پاسخگویی به رفع اتهام هیچ‌گرو از نگره حقوقی انتقادی کرده است (Koskeniemi, 2005: 533-548).

سرگرمی‌های متمدنانه جهان پیشرفته است که کسانی که از آن سرگرمی‌ها استفاده می‌کنند، خود را بی‌نیاز از دانستن مذهب، زبان یا عرف دیگران می‌دانند. بنابراین نگره حقوقی انتقادی، بررسی مشروعیت مواردی مانند برده‌داری در آمریکا، تبعیض نژادی در آفریقا، استعمار هند، حقوق بومیان در استرالیا و سلطه فرهنگی و اقتصادی شمال بر جنوب را در کانون توجهات خویش قرار داد و با الهام از این نظریه توسعه یافت که سرمایه‌داری غرب، بر بنیاد تحت انقیاد قرار دادن مستمر ملل، جذب و همانندسازی سایر بخش‌های جهان و تخصیص منابع جهان به مصارف رو به رشد سرمایه‌داری قرار دارد. بدین ترتیب، مطالعات حقوقی انتقادی بر بنیاد فقدان ایمان به تمامی نحله‌هایی است که ساختارهای اجتماعی جهان مدرن را اجتناب‌ناپذیر، رو به پیشرفت و ذاتاً توجیه می‌دانند (Boyle, 1985: 1077; Boyle, 1994: xxxviii-xxxix).

مطالعات میان‌رشته‌ای

یکی از مشخصات نگره حقوقی انتقادی گشودن حکمت حقوق^۱ بر سایر رشته‌ها و رد این اندیشه است که حکمت حقوق صرفاً بحث فلسفی مفهوم حقوق است. از این رو حقوق از چشم‌اندازهای مختلف و از زاویه دید بسیاری از رشته‌ها قابل مشاهده است و یکی از این رشته‌ها مردم‌شناسی است.

در قرن نوزدهم میلادی جوامع غربی مردم‌شناسی را روانه سرزمین‌های اشغالی‌شان در آفریقا و استرالیا کردند که در آن سرزمین‌ها هنوز «انسان‌های اولیه» زندگی می‌کردند. این اقدام به دو هدف صورت گرفت. نخست آنکه کشف شود راه طبیعی انجام دادن کارها چیست تا ساختارهای بنیادین حیات انسان آشکار شود. دو دیگر آنکه اگر هدف نخست محقق نشد، ماهیت این امر مشخص شود که تفوق، قدرت طبیعی و حق تسلط آدمی از کجا ناشی می‌شود؟ مردم‌شناسان روانه سرزمین‌های اشغالی شدند و حداقل بسیاری از آنها در این میان مجبور شدند علی‌رغم میل باطنی خود تصور کنند که برخی «طبیعتاً» از دیگران پایین‌ترند. این تحقیقات تا اواسط قرن بیستم ادامه یافت و نتیجه آن بسیاری از قوانین موجود را دگرگون کرد. در میان مردم‌شناسان، لویستروس با طرح مفهوم «بی‌گناهی گمشده»^۲ مدرنیته را به چالش کشید. لویستروس^۳ به جای آنکه پیشرفت افتخارآمیز و پیش‌رونده مدرنیته را جشن بگیرد، از ژرف ساختارها^۴ و صورت‌های در حال تحولی^۵ سخن راند که انسان‌ها را زندانی کرده‌اند و نتیجه گرفت که پیشرفت مدرنیته به قیمت استعمار «دیگرانی» به دست آمده که در شرایط «اولیه»

1. jurisprudence
2. lost innocence
3. Lévi-Strauss
4. deep-structures
5. evolving forms

زندگی بوده‌اند، بنابراین انسان «بی‌گناهی» خود را از دست می‌دهد.^۱ در اندیشه لویستروس نوشتن، ابزار ظلم و وسیله استعمار ذهن انسان اولیه است؛ اما قضیه تنها به اینجا ختم نمی‌شود و رژیم جدید حقیقت و معنا، حتی استفاده‌کننده زبان را نیز به بردگی می‌کشاند. اینجاست که انسان تنها می‌تواند «اعتبار»^۲ گمشده خود را به‌خاطر آورد. همین استدلال در نگره حقوقی انتقادی نیز استفاده می‌شود. حقوق‌ورزان تصویری که از حکمت حقوق دارند، اعمال خرد و علم انتزاعی است. تصویر آنها از نظام اجتماعی که آن را به‌کار می‌گیرند، نظامی ساخته‌شده از قانون است؛ این در حالی است که قدرت اداره عقل، این نظام قانونی را متزلزل می‌سازد. بدین ترتیب، جریان اصلی حکمت حقوق مدرن - تصور نهادین از بنیادها، جهانشمول‌گروی^۳ و خرد قانونگذار - انگارسازی^۴ فرهنگی و انتقادی حقوق‌ورزان را ضعیف کرده است. مقصود از مدرنیته آن بود که در اجتماعات، طبیعت عدالت اجتماعی و آزادی باشد و به همین دلیل انسان به کشور اقتدار داد تا نظام حقوقی عقلانی را بسازد. اما براساس نگره حقوقی انتقادی این اعطای اقتدار به‌اشتباه صورت گرفت؛ از این‌رو مردم باید گرایش انتقادی خود را توسعه دهند و برای زندگی خود مسئولیت اجتماعی فرض کنند.

بدین ترتیب، مطالعات حقوقی انتقادی، عنوان وسیعی است که متضمن دامنه گسترده‌ای از عوامل، برای براندازی سنت‌های جریان اصلی دانشوری حقوق^۵ در حکمت حقوق است. جریان اصلی و دانشوری سنتی حقوق اغلب مبتنی بر آفراه^۶ (قضایا، قوانین و معاهدات) است. از آنجا که آفراه، مبنای رفتار دستگاه حقوقی است، مهم‌ترین مسئله در دانشوری سنتی

۱. بسیاری از اندیشمندان بر این باورند که پسامدرنیسم، فقدان اعتماد به فرا-روایت‌های (meta-narratives) پیشرفت است که مدرنیته را ایجاد می‌کنند. بنیان مدرنیته بر باور به پیشرفت نهاده شده است؛ اما این پیشرفت تنها در عطشی سیری‌ناپذیر به قدرت تعریف شده است و چنین است که هری رندر بر این باور است که اروپاییان تحت چنین تصویری از پیشرفت و با انگیزه کسب قدرت هرچه بیشتر، منابع کشورهای دیگر را غارت کرده و آنها را به نابودی کشانده‌اند (Render, 1982: 13). در اندیشه رندر، مدرنیته راه تسلط بر اشیا و تحت کنترل و نظم درآوردن آنهاست که در وهله نخست، علیه طبیعت هدایت می‌شود؛ یعنی انسان‌ها از خود روی می‌گردانند و خود را از طبیعت انسانی‌شان محروم می‌کنند (ibid: 5).

2. authenticity

3. universalism

4. imagination

۵. دانشوری حقوق (legal scholarship) به معنای اندیشیدن و نوشتن در مورد تقسیمات مختلف دانش حقوق است (Walker, 1980: 750).

۶. آفراه (doctrine) به معنای ضابطه‌بندی نظام‌مند اصول حقوقی، قواعد، مفهوم‌سازی‌ها و معیارها با توجه به موقعیت‌های ویژه است؛ همچنین به معنای انواع، موارد، یا زمینه‌های نظام حقوقی در طرح‌های منطقاً به یکدیگر وابسته است که براساس آن، خردورزی می‌تواند بر بنیاد طرح‌های مزبور و اعمال منطقی آنها پیشرفت کند. توسعه و ضابطه‌بندی آفراه‌ها کار قضات و حقوقدانان است؛ نه کار قانونگذاران که فقط مربوط به قواعد خاص هستند (ibid: 371).

است (Abel, 1980). محدودسازی تمرکز در جریان اصلی دانشوری حقوقی، بنیاد هنجاری روش حقوقی لیبرال و فرض‌های مربوط به نقش دستگاه حقوقی را که در درون ایدئولوژی لیبرال قابل پذیرش هستند، بازتاب می‌دهد. تحلیل آفراهی^۱ بر بنیاد این فرض است که خاستگاه‌های سیاسی قواعد و شیوه‌ای که تصمیمات، به موجب آن شیوه، منافع یا وظایف را بازتوزیع می‌کنند، هیچ ارتباطی به تصمیم حقوقی ندارند. فرایندهایی که قواعد و تدابیر را در موارد مختلف ایجاد می‌کنند، اهمیتی ندارند و رابطه میان دستگاه حقوقی و رفتار اجتماعی مسئله‌ساز نیست. تأثیرات مداخله حقوقی، معقول، سودمند و قابل پیش‌بینی فرض می‌شوند. دانشوری حقوقی سنتی بر مسائل توسعه عقلانی و سازش میان قواعد و تدابیری که در درون موارد مختلف وجود دارند متمرکز می‌شود. پس جریان اصلی بر بنیاد تمرکز بر حقوق موردی است و به فرایند تصمیم‌گیری حقوقی که حقوق‌ورزان و دانشوران بر آن کنترلی ندارند، کاری ندارد. هنگامی هم که دانشوری حقوقی سنتی از منابعی فراتر از آفراه کمک می‌گیرد، این اقدام را تنها به هدف اثبات بیشتر یک موقعیت پیش‌پنداشته در مورد قواعد تحت مطالعه انجام می‌دهد. استناد به یافته‌های علوم اجتماعی یا نگره‌های دیگر، صرفاً به منظور حمایت از نتایجی است که از پیش، بر بنیاد آفراه حقوقی موجود نهاده شده‌اند. پس براساس جریان اصلی، آفراه، محور تدبیرسازی و منبع تلاش‌های ایجادشده توسط دستگاه حقوقی است و ورژندگران^۲، تنها فن را به آفراه می‌افزایند؛ لذا ورژند به‌عنوان روشی برای «آزمودن» توانمندی و اعتبار ساختارهای آفراهی دیده نمی‌شود و دانشوری لیبرال، اهمیت رابطه میان آفراه و اجتماع را نادیده می‌گیرد (ibid: 260-261).

بر خلاف دانشوری لیبرال، ویژگی مطالعات حقوقی انتقادی عبارت است از: ۱. نقد شیوه علمی «عین‌گرو» که بنیاد دانشوری سنتی است: نگره حقوقی انتقادی بر این باور است که «فهم تفسیری» یا هرمنوتیک باید جایگزین موضوعه‌گروی شود و هر گونه فهم حقوق‌ورزان از دانش حقوق، یک انتخاب سیاسی است. رهیافت هرمنوتیک، رهیافتی بر بنیاد گرایش چپ به پدیده‌های حقوقی است؛ ۲. تغییر شیوه نگرش به حقوق: دانشوری حقوقی سنتی بر بنیاد معنا بخشیدن به جهان و فهم حقوق به‌عنوان یک مجموعه منسجم و عقلانی از قواعد و اصول است. هدف از جریان اصلی دانشوری حقوقی، بازسازی تصمیمات حقوقی عقلانی خاص است تا نشان داده شود آنها چگونه متناسب با توسعه عقلانی و مناسب حقوق هستند؟ اما مطالعات حقوقی انتقادی از طیفی از فنون استفاده می‌کند تا تناقض‌ها و تنش‌های زیربنایی را نشان دهد.

۱. تحلیل آفراهی (doctrinal analysis) شیوه اصلی دانشوری حقوقی است که به‌منظور تفسیری ویژه از حقوق موردی (case law) و بر بنیاد استدلال‌ها و اقتداری است که مورد قبول قاضی بلندپایه (حداقل قاضی دادگاه پژوهش) است (Manger & Seron, 1984: 260).

در حالی که دانشوری سنتی - آن گونه که مطالعات حقوقی ادعا می‌کند - مطالعه حقوق را از مطالعه اجتماع جدا می‌کند و موتور تحولات توسعه حقوقی را در هدایت قواعد، اصول و اختیارات می‌داند، مطالعات حقوقی انتقادی بر طبیعت سیاسی اجتناب‌ناپذیر حیات تکیه می‌کند.^۱ درون‌مایه‌های تردید و شک‌ورزی نسبت به هر گونه ادعای خلوص حقوق، در ذات مطالعات حقوقی انتقادی نهفته است؛ اما باید دید حقوق چگونه به‌عنوان میدان اقدام، از قدرت خود بر انسان‌ها صیانت می‌کند و چگونه مشروعیت دستگاه را حفظ می‌کند؟

تأثیر واقع‌گرویی حقوقی^۲ بر جنبش مطالعات حقوقی انتقادی

جنبش مطالعات حقوقی انتقادی با همایشی که در سال ۱۹۷۷ در ایالات متحده آمریکا برگزار شد، آغاز شد (Tushnet, 1991; Gordon, 1989). در این همایش بسیاری از حقوقدانان، مطالعات حقوقی انتقادی را شک‌ورزی بنیادستیز^۳، پوچ‌گرو و نقد منفی نامیدند و آن را نتیجه توسعه واقع‌گرویی حقوقی آمریکا دانستند. این دیدگاه تا اندازه‌ای درست به‌نظر می‌رسد. واقع‌گروان حقوقی آمریکا نسبت به اینگار^۴ سنتی حقوق (موضوعه‌گرویی حقوقی به معنای موسع)، صورت‌گرویی^۵ و محافظه‌کاری حقوقی در جوامع مدرن اروپای غربی مشکوک بودند. بنابراین به‌مراتب بیش از جریان اصلی اندیشه سیاسی لیبرال کوشیدند تا دستگاه حقوقی را برای تغییر و توسعه اجتماعی کارآمدتر کنند. واقع‌گروان نسبت به دانش‌های خارج از علم حقوق که تصور می‌کردند این دانش‌ها باید مکمل علم حقوق سنتی باشند و بر توسعه حقوقی تأثیر بگذارند، مشکوک نبودند. جنبش حقوق و اجتماع که در صدد کنترل درآوردن ورزندهای حقوقی و قابلیت اجرای قوانین حقوقی بود و به‌دنبال آن بود که «حقوق زنده» و «حقوق در عمل» را در برابر «حقوق در کتاب» قرار دهد، از نظر گرایش سیاسی، اصلاح‌گرو^۶ یا لیبرال-دموکرات بود. آنهایی که به روش‌شناسی تفسیری روی آوردند تا جایگزین موضوعه‌گرویی کنند، در سیاست، بنیادستیز نبودند. تصویر دوئورکین از ساختار روایی ضروری ارزش‌های سیاسی که زیربنای توسعه حقوقی مدرن است، در اصل، یک تصویر لیبرالیستی است (Dworkin, 1977; Dworkin, 1986). برعکس، طرفداران نگره حقوقی انتقادی در مورد خود مبنای لیبرالیسم مدرن مشکوک بودند و قسمت اعظم ورزند لیبرال را تسهیل‌کننده آشکال

۱. تقریباً هر ورزند اجتماعی (social practice) یا اعمال مستقیم اصول و قواعد حقوقی است؛ یا تحت تأثیر این واقعیت است که از پیشرفت حقوق باید جلوگیری شود (Kennedy, 1991:344-5).

2. legal realism
3. radical scepticism
4. image
5. formalism
6. reformist

سلطه سیاسی ای می‌دانستند که ترتیبات اجتماعی نامساوی و ناعادلانه‌ای را بنیان نهاده است. آنها بر این باور بودند که دانش حقوق، ترتیبات اجتماعی مدرن را - به جای اینکه نتیجه فرایندهای پیچیده قدرت سیاسی بداند - از طریق عقلانی و طبیعی توجیه می‌کند.^۱

اهمیت شک‌ورزی و ناامیدی از جریان اصلی آموزش حقوق

به نظر می‌رسد که جنبش مطالعات حقوقی انتقادی نوستالژی «بی‌گناهی گمشده» را دارد؛ از این رو این خاطره «حضور گمشده» است که توسط شرایط بیگانه‌ساز وجود اجتماعی مدرن، مسئله‌ساز^۲ می‌شود. در واقع حالت سرخوردگی از مطالعات حقوقی در میان حقوق‌ورزان از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا دهه ۱۹۸۰ است که زمینه مناسب را برای شکوفایی مطالعات حقوقی انتقادی فراهم می‌آورد. نارضایتی از نگرش‌های مربوط به آموزش و مطالعه سنتی حقوق، تحولاتی را به بار آورد (Kairys, 1990: 413-425):

الف) از اوایل دهه ۱۹۲۰، حقوق‌ورزان آمریکایی، موضع‌گیری علیه تصویر سنتی و صورت‌گرو توسعه حقوقی را آغاز کردند. این، انگاری از توسعه حقوقی بود که خود را در خلال تحلیل آفرای نشان می‌داد. دیدگاه جریان اصلی (سنتی)، بر بنیاد این باور بود که حقوق، دستگاهی کامل و خودسامان از قواعد، مفاهیم و اصولی است که مطابق با منطق است. بنابر این باور، اعمال حقوق، کار بزرگی نیست و در ذات حقوق وجود دارد؛ فنون قضات از نظر اجتماعی بی‌طرفانه است و دیدگاه‌های خصوصی آنها ربطی به دعوا ندارد؛ قضاوت بر بنیاد کشف و سازماندهی کشف امور واقع و اعلام حقوق قرار دارد؛ بنابراین تصمیم نهایی بالفعل، انتخاب نیست؛ بلکه ضرورت است. واقع‌گروان آمریکایی در برابر دیدگاه جریان اصلی، استدلال کردند که توسعه‌ای که با فهم نتایج مطلوب اجتماعی هدایت می‌شود، باید جایگزین مدل توسعه‌ای شود که با قانون هدایت می‌شود. واقع‌گروان بر این باور بودند که رسیدن به قطعیت حقوقی^۳ نه تنها غیرممکن بلکه عملاً نامطلوب است؛ اجتماع مدرن پیوسته در حال تغییر بوده و مستلزم

۱. سرخوردگی واقع‌گروان از صورت‌گروی حقوقی یک سرخوردگی ورزگرایانه (pragmatic) بود. دیدگاه سنتی پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای برای واقع‌گروان نداشت. صورت‌گروی نتوانست برخلاف تمامی ادعاهای صورت‌گرفته، نتایج دعاوی متعدد را قابل پیش‌بینی کند و علاوه بر آن، هیچ چارچوب کافی برای نگرانی سیاسی قانونگذاران فراهم نکرد. اما دلمشغولی دانشوران نگره حقوقی انتقادی این نبود. آنها درصدد شرح نگرانی‌های حقوق‌ورزان نبودند. آنها بر این باور بودند که «خود حقوق، مسئله است». از این رو حقوق، قادر به حل مسائل نیست؛ بلکه تشکیل‌دهنده مجموعه‌ای از فرایندهاست که تجربه و واقعیت انقیاد و سلطه انسان را بازتولید می‌کند. بنابراین چشم‌انداز سیاسی جنبش نگره حقوقی انتقادی، بر بنیاد بررسی امکان آزادسازی انسان است (Hunt, 1986: 43).

2. problematic
3. legal certainty

فهم‌ها و نهادهایی است که این تغییر اجتماعی سریع را هدایت کند. هر دو دیدگاه سنتی و واقع‌گرو بر بنیاد اجماع لیبرال بنیان نهاده شده‌اند؛ اشخاص «معقول» می‌توانند در مورد شرایط بحث توافق کنند و حقوق‌ورزان «معقول» می‌توانند مسائل آفراهی را به شیوه حرفه‌ای و بی‌عاطفه حل کنند. تقاضای لیبرال برای افزودن چشم‌اندازهای جامعه‌شناسانه و غیره، طبیعتاً ظهور یک حکمت حقوق جامعه‌شناسانه پیچیده بود که واقعیت وضعیتهای اجتماعی را به تصویر می‌کشید و نشان می‌داد که منافع اجتماعی‌ای که باید به آن خدمت شود، از چارچوب گسترده لیبرال فراتر نمی‌رود. اما در آمریکای اواخر دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ جو فرهنگی به‌شدت تحت تأثیر تضادهای سیاهان و سفیدها، چندقطبی شدن روزافزون سیاسی، حقوق مدنی و تظاهرات ضد جنگ در ویتنام قرار گرفت و دیدگاه مبتنی بر اجماع لیبرال، گمراه‌کننده از آب درآمد.

ب) دیدگاه حقوق‌ورز آنکه نقش خود را در علم تدبیر^۱ ایفا و آن را نسبت به تغییر اجتماعی، با رویکرد اصلاح اجتماعی هدایت می‌کردند، مستلزم وجود نخبه بی‌طرف، باهوش و حاکمی بود که حقوق‌ورز بتواند در مورد قانونگذاری و تدبیر توصیه کند. هدف جان اوستین^۲ این بود که نخست نخبگان حاکم را از حقیقت اصل مطلوبیت آگاه کند و سپس در آموزش حقوق، «ایمان» را نیز برای توده‌ها بگنجاند. اما این آموزش، بر بنیاد منطبق کردن توده‌ها با دیدگاه طبقه حاکم بود. دانشوران حقوق انتقادی بر این باورند که این گرایش در آثار هارت تداوم یافته است و هارت بر این باور است که بخش عمده‌ای از جماعت مردم، عادتاً اطاعت می‌کنند و داشتن دیدگاه تأملی انتقادی^۳ تنها برای متخصصان دانش حقوق (کسانی که در درون نظام حقوقی‌اند) ضروری است. اما عواملی مانند جنگ ویتنام و مسئله واترگیت^۴، بنیادهای این فرض را به چالش کشید. در عوض مطالعات حقوقی انتقادی، به جای آنکه نوشته‌های خود را در خدمت اصلاحات صلح‌آمیز اجتماعی به کار ببرد، در راستای سیاست‌های بنیادستیز به کار گرفت.

در نتیجه تحولات مذکور، مدرسان حقوق و دانشجویان، این موارد را تجربه کردند:

الف) فقدان نگرانی از بحث در دانشکده‌های حقوق. دانکن کندی^۵ در مقاله معروف خود با عنوان «آموزش حقوق به‌مثابه آموزش در سلسله‌مراتب»^۶، از دانشجویانی سخن می‌راند که به مدارس و دانشکده‌های حقوق می‌آیند و تصور می‌کنند مطالب کارآمد زمانه خود را فراخواهند گرفت. اما همین که وارد می‌شوند درمی‌یابند موادی که به آنها آموزش داده می‌شود خسته‌کننده و کسالت‌آور است و تنها از طریق چشم‌انداز انتزاعی مفاهیم حقوقی است که

1. policy science
 2. John Austin
 3. critical reflective view
 4. Watergate
 5. Duncan Kennedy
 6. Legal Education as Training in Hierarchy

واقعیات اجتماعی را می‌نگرند. کندی بر این باور است که زندگی اجتماعی خون و شکم، امید و افسردگی و در نهایت، ظلم و منفعت است؛ و تمامی این مباحث چیزی نیست که در مدارس و دانشکده‌های حقوق تدریس شود (ibid, 38-58).

ب) وقتی که دانشجویان از دانشکده خارج می‌شوند تا به کار عملی حقوقی بپردازند، باز هم امیدوارند تغییری واقعی رخ دهد. آنها پس از تلاش برای مطابق کردن لیبرالیسم مدرن با مقدمات آن (حقوق فردی، برابری، استقلال قانونی بودن^۱ و آزادی اجتماعی)، به‌زودی درمی‌یابند که آنچه آنها پیروزی می‌پنداشتند، بسیار مبهم است. منازعاتی که به‌سختی به پیروزی منتهی شده‌اند تا حقوق قانونی جدیدی برای ستمدیدگان به‌دست آورند، پیروزی‌های مبهم‌اند. نهاد حقوقی رسمی باید دعاوی را بر مبنای مقدمات آرمانی‌شان به رسمیت بشناسد. اما این دستاوردهای واقعی ممکن است مشروعیت دستگاه را در کل عمیق‌تر کرده باشند. منشور ملل متحد حق برابری تمامی ملت‌ها را به رسمیت شناخته است؛ اما این برابری باید در چارچوب مقررات حقوقی مربوط به اقتدار مطلق پنج عضو دائمی شورای امنیت اعمال شود. بنابراین توجه نظری، به سمت تلاشی حرکت کرده است که بفهمد چگونه حقوق در خدمت مشروع کردن نظام اجتماعی موجود است (ibid: 286).

ج) نگرانی حرفه‌ای حقوق‌ورزانی که از دل جریان سنتی آمدند این بود که حکمت حقوق باید آنها را برای برآوردن مطالبات ورزند حقوقی حرفه‌ای آماده کند. بنابراین به‌نظر می‌رسد که قسمت اعظم نگره حقوقی - چه در یک واحد تخصصی جداگانه به نام «نگره حقوقی» یا «حکمت حقوق» تدریس شود، چه بخشی از واحدهای اصلی باشد - باید ترتیبات حاضر را توجیه کند. بنابراین دانشجوی حقوقی سنتی، انگاری را از وضعیت موجود امور و دستگاه حقوقی ایجاد می‌کند که گویی تمامی آنها مؤثر و پیشرو هستند. مطالعات حقوقی انتقادی، این نظریه را نمی‌پذیرد.

انگارسازی جدید نهادین^۲

هدف از مفاهیم سیالیت^۳، قابلیت انعطاف حقوق و سیاست دگردیسی، ایجاد یک انگارسازی جدید نهادین است که در آن سیاست همبستگی اجتماعی بتواند توسعه پیدا کند. این سیاست مستلزم پذیرش مقدمات لیبرال در مورد کشور و جامعه، آزادی از وابستگی، و نیز حاکمیت اراده بر روابط اجتماعی است. اما این مقدمات در صورتی معتبر است که جهان اجتماعی، هرچه کمتر با انسان بیگانه باشد (Unger, 1986: 41). حقوق موضوعه‌گرو صورت‌گرو، بر بنیاد

1. Independence of legality
2. A New Institutional Imagination
3. fluidity

آیینی گروهی^۱ است که طبیعت و سرنوشت انسان را نادیده می‌گیرد. حقوق‌ورزان، با پذیرش خطر شک‌ورزی و پیش بردن آرمان‌هایشان از طریق شک‌ورزی (Unger, 1984: ix)، شرایطی را برای جهان اجتماعی فراهم ساخته‌اند که جهان اجتماعی، ابزار بازنگری مداوم خویش را همواره در دسترس داشته باشد (Unger, 1986: 105).

بنابراین، هویت حقوق، از حقوق‌ورز جدا نیست. مسئله آن چیزی است که حقوق‌ورز باید در واقعیت ذاتاً متصادم حیات اجتماعی انجام دهد (Weber, 1954: 6-7, 198 et seq) و عمال اجتماعی، برای داشتن هویت به‌عنوان عمال آگاه، باید پیوسته علیه بیگانه‌سازی^۲ و همگون‌سازی^۳ پیکار کنند. بنابراین عامل آگاه، به جهان اجتماعی مرتبط است. برای دانستن این امر که حقوق‌ورزان چگونه می‌توانند در حقوق و از طریق حقوق «زندگی کنند»، ارزیابی دو مفهوم «تعاود»^۴ و «سیاق»^۵ حائز اهمیت می‌گردد. تعاود، ورزندهای قابل مشاهده و قاعده‌مند حیات اجتماعی است که خود را در ورزندهای همه‌روزه حقوق (حقوق‌ورزی دادگستری، وزارت امور خارجه، حل‌وفصل منازعات، نوشتن و به‌کارگیری متون و مفاهیم حقوقی و ...) بیان می‌کند. سیاق، اجبارهایی انگارشی و نهادین^۶ است که تعاود در درون آن عمل می‌کند و بازتولید می‌شود. پس حل یک مسئله هنجاری نمی‌تواند صرفاً با مراجعه به قواعد و اصول و تفسیر آنچه «تا این زمان موجود» است، صورت گیرد. گاه ضرورت ایجاد می‌کند که حقوق‌ورز در حل یک مسئله هنجاری، «تعاودات» را مورد تردید قرار دهد، سپس - علاوه بر مدنظر قرار دادن اصول و قواعد- با استعانت از مطالعات میان‌رشته‌ای و توجه به واقعیات اجتماعی بکوشد تا طرقی جدید و جایگزین برای مواجهه با تصادم اجتماعی «بینگارد» تا در سیاق‌های مختلف به کار برَد (Koskenniemi, 2005: 548-561).

نتیجه

از اواخر دهه ۱۹۹۰، داغی بحثی که از زمان ورود نگره حقوقی انتقادی آغاز شده بود، آرام‌آرام فروکش کرد. دیگر دانشگاهیانی که به جریان اصلی متعلق بودند، از این هراس نداشتند که نگره حقوقی انتقادی، هیچ‌گروهی به‌بار خواهد آورد. حقوق آرام‌آرام سیاست «به موسع‌ترین» معنای آن شد.^۷ اینکه آیا مطالعات حقوقی انتقادی تحولات مهمی را در تأملات نظری فراهم آورد چندان مشخص نیست، اما:

1. proceduralism
2. alienation
3. assimilation
4. routine
5. context
6. Imaginative and institutional constraints

۷. به نظر پلر عبارت «حقوق، سیاست است» دیگر دنیای حقوق را تهدید نمی‌کند. این عدم تهدید

الف) نگره حقوقی انتقادی در نشان دادن ناکارآمدی موضوعه‌گروی خام موفق به نظر می‌رسد. مطالعات حقوقی انتقادی از این هم فراتر می‌رود و این باور را بنیان می‌نهد که حقوق‌ورزان نباید حقوق را در چارچوب مدل لیبرال دستگاه قوانین موضوعه- و به‌مثابه قوانین معین یا مجموعه‌ای منسجم از قواعد و اصول- بنگرند؛ بلکه باید حقوق را به‌عنوان فرایندی سیاسی بنگرند که در آن فرایند، روابط اجتماعی پیوسته مورد مذاکره قرار می‌گیرند. جنبش آمریکایی مطالعات انتقادی تأکید می‌کند که افراد باید فرصت داشته باشند که عقاید تثبیت‌شده را به چالش بکشند و به‌خصوص فرض اجتناب‌ناپذیر بودن آن عقاید را مورد اعتراض قرار دهند.

ب) لیبرالیسم حقوقی در چارچوب موقعیت اخلاقی به معنای هارتی و دوئورکینی آن توصیف نمی‌شود؛ بلکه نوعی رازآلودسازی^۱ است. به‌جای آنکه «تمامیت»^۲ مدنظر قرار گیرد، سگوارگروی^۳، آگاهی کاذب، عدم اعتبار، سطحی بودن و زبان حرفه‌ای مدنظر قرار می‌گیرد.

ج) درحالی‌که نگره حقوقی انتقادی به‌درستی به پیچیدگی حیات و وضعیت‌های اجتماعی‌ای اشاره می‌کند که حقوق باید در آن دخالت کند، در مورد نامعینی حقوق مبالغه می‌کند و نمی‌تواند متوجه این نکته شود که اختتام حقوقی^۴، یک موضع عملی مشروع در برابر پیچیدگی حیات است.

د) مطالعات حقوقی انتقادی یک برچسب متزلزل است. از این رو باید تعریف آن را مشخص‌تر کرد تا بتوان از آن چارچوبی بسیار صریح‌تر از آنچه هست ترسیم کرد. برخی بر این باورند که این چارچوب صریح عبارت است از: بررسی مطابقت داخلی آفراه حقوقی و نگره برای نشان دادن تعارض‌های آنها؛ تشخیص هویت فروض سیاسی و اجتماعی ایجادشده در آفراه‌ها و مینه‌های حقوقی؛ جست‌وجوی خاستگاه اجتماعی مینه‌ها و آفراه‌های حقوقی ویژه؛ تمرکز بر تدابیر، اصول و فرمان‌های حیات اجتماعی و امکانات سیاسی که توسط نگره‌های لیبرال مستثنا شده‌اند یا آفراه حقوقی آنها را ممنوع کرده است؛ و تمرکز بر جایگاه قدرت در ورزنده‌های حقوقی (Hunt, 1987).

و) نگره حقوقی انتقادی، جنبه سخت‌مدرنیته متأخر است. اگر لیبرالیسم قانون را به‌مثابه چارچوب قواعد و مقرراتی می‌بیند که تمامی شهروندان را دربرمی‌گیرد، مطالعات حقوقی

به‌سبب آن نیست که جنبه حقوقی موازنه، به‌طور قاطع بازسازی شده است؛ بلکه به این دلیل است که جنبه سیاسی تحلیل رفته است (Peller, 1985: 1153).

1. mystification
2. integrity
3. cynicism
4. legal closure
5. idea

انتقادی این نکته را ارزیابی می‌کنند که قانون بر بخش‌های مختلف اجتماع چه تأثیرات برابر یا نابرابری دارد؟

پس نگره حقوقی انتقادی، در مورد اختتام و بازبودگی^۱ است. نگره حقوقی انتقادی علیه تمامی صورت‌های اختتام حقوقی، سیاسی و اجتماعی استدلال می‌کند و طرفدار بازبودگی بنیادستیز حقوق و سیاست است. بدین ترتیب نگره حقوقی انتقادی موقعیت اجتماعی در حال تغییر مدرنیته متأخر (آغاز پسامدرنیسم) را منعکس می‌سازد. در حالی که ماکس وبر توسعه رو به رشد راه دیوان‌سالارانه زندگی را در چارچوب ارتباط میان منطق مدرن دولت و «عقلانیت» توصیف کرده است- که به برتری عقلانیت صوری بر انسانیت می‌انجامد- مطالعات حقوقی انتقادی می‌کوشد تا با تقویت مجدد اشکال انسانی فهم، قفس آهنین عقلانیت صوری را در هم شکنند. از این رو با تلاش نگره حقوقی انتقادی عوامل جدیدی مانند اراده انسان، تمایلات او، بیم‌ها و امیدها و ... وارد گفتمان حقوقی می‌شوند.

بدین ترتیب مطالعات حقوقی انتقادی، تفسیری بر سرنوشت «خرد» و اندیشیدن به خویش در یک جامعه مدرن است و شکستن انگار عقلانیت صورت‌گرای «قانونی بودن»، حقوق‌ورزان را قادر می‌سازد تا قفس آهنین عقلانیت را در هم شکنند تا علایق انسانی را که در پشت خرد پنهان شده است، ببینند و این به معنای بازگشت انسانیت به خرد است. پس شک‌ورزی مطالعات حقوقی انتقادی، هیچ‌گرو نیست. امید به بهتر شدن شرایط انسان، حقوق‌ورزان را از قیدوبندهای صورت‌گرو موضوعه‌گرو آزاد می‌سازد.

منابع

1. Abel, Richard A. (1980), *Redirecting Social Studies of Law*, Law and Society review, Vol. 14, pp. 805-829.
2. Boyle, James (1985), *Modernist Social Theory: Roberto Unger's Passion*, Harvard Law Review, Vol. 98, No. 5, pp. 1066-1083.
3. Boyle, James (1994), *Critical Legal Studies*, UK, Dartmouth Publishing Company Limited.
4. Cane, Peter & Conaghan, Joanne (2008), *The New Oxford Companion to Law*, 1st ed., UK, Oxford University Press.
5. Dupuy, Pierre Marie (2005), *Some Reflection on Contemporary International Law and the Appeal to Universal Values: A Response to Martti Koskeniemi*, The European Journal of International Law, Vol. 16, N. 1, pp. 131-137.
6. Dworkin, Ronald (1977), *Taking Rights Seriously*, London, Duckworth.
7. Dworkin, Ronald (1986), *Law's Empire*, Cambridge, Harvard University Press.
8. Gordon, Robert (1989), *Brendan Brown Lecture: Critical Legal Studies as a*

1. nopenness

- Teaching Method*, Loyola Law Review, Vol. 35, No. 2, pp. 383-407.
9. Hunt, Alan (1986), *The Theory of Critical Legal Studies*, Oxford Journal of Legal Studies, Vol. 6, No. 1, pp. 1-45.
 10. Hunt, Alan (1987), *The Critique of Law: What is Critical about Critical Legal Theory*, Journal of Law and Society, Vol. 14, N. 1, pp. 5-19.
 11. Kairys, David (1990), *The Politics of Law: A Progressive Critique*, New York, Pantheon Books.
 12. Kennedy, Duncan (1991), *The stakes of Law, or Hale and Foucault!*, Legal Studies Forum, V. 15, pp. 327-365.
 13. Koskenniemi, Martti (2004), *The Gentle Civilizer of Nations: The Rise and fall of International Law 1870-1960*, Cambridge, UK, Cambridge University Press.
 14. Koskenniemi, Martti (2005), *From Apology to Utopia: The Structure of Legal Argument*, UK, Cambridge University Press.
 15. Manger, Frank & Seron, Carroll (1984), *Critical Legal Studies versus Critical Legal Theory: A Comment on Method*, Law & Policy, Vol. 6, No. 3, pp. 257-297.
 16. Peller, Gary (1985), *The Metaphysics of American Law*, California Law Review, Vol. 73, No. 4, pp. 1152-1190.
 17. Render, Harry (1982), *In the Beginning was the Deed: Reflections on the Passage of Faust*, Berkeley, University of California Press.
 18. Tushnet, Mark (1991), *Critical Legal Studies: A political History*, Yale Law Journal, Vol. 100, pp. 1515-1544.
 19. Unger, Roberto Mangabera (1984), *Passion: An Essay on Personality*, New York, The Free Press.
 20. Unger, Roberto Mangabera (1986), *The Critical Legal Studies Movement*, USA, Harvard University Press.
 21. Walker, David M. (1980), *The Oxford Companion to Law*, Oxford, Clarendon Press.
 22. Weber, Max (1954), *Max Weber on Law in Economy and Society*, Edited with an introduction by Max Rheinstein, Translated by Edward Shils and Max Rheinstein Cambridge, Mass.